

شفای هنر

شباهت‌های طبابت با داستان‌نویسی

مایکل بای واتر

ترجمه پرتو شریعتمداری

به‌جای آن که از زبان قاصر و مشوش خود این شخصیت‌ها روایت شود، از زبان پزشکی سرشناس بازگو می‌شود که اکنون نویسنده‌ای بلندآوازه نیز هست، آن وقت ورق برمی‌گردد و از جامعیت ادبیات اعاده حیثیت می‌شود. این‌ها سوژه کتاب‌های غیرداستانی آبراهام ورگیز هستند. می‌دانیم که نوشتن یعنی ویراستن زیرا همان دم که چیزی را می‌نویسی، چیزی را ناگفته می‌گذاری.

ورگیز اکنون از خلق ادبیاتی غیرداستانی که به روانی رمان است به نوشتن رمانی روی آورده که در اوج خود، به

روانی واقعیت است و به احتمال زیاد جوایز زیادی به دست خواهد آورد. این رمان *Cutting for Stone* نام دارد. کتاب را از جایی باز کنید - فرضاً صفحه ۲۸۰ - چنین می‌خوانید: «دو روز بعد از اعدام ژنرال، کارکنان بیمارستان به پیشقراولی ادام و گوناد، برای خوشامدگویی مجدد به گاش، مهمانی‌ای برگزار کردند. گاوی خریدند، چادری کرایه کردند و آشپزی را به کار گرفتند...»

در همین چند سطر می‌توان نشانه‌ها را دید: «فضایی نامعمول و زبان عاری از تعصب یک پزشک. از این نشانه‌ها پیداست که در عصر پس از استعمار به سر می‌بریم و پژواک داستان‌های وی. اس. نایپول^۱ و اولین و و^۲ از لابه‌لای صفحات کتاب به گوش می‌رسد. اگر آزمون صفحه ۹۹ کتاب را به کار بگیریم و این صفحه را بخوانیم (معمولاً تصور می‌شود که تا صفحه ۹۹ هر کتابی، خواننده به روشنی به نیت و انگیزه نویسنده از نوشتن اثرش پی برده است) در تصویری که زیر پای ما گسترده می‌شود، چشم‌اندازی ده هزار پای می‌بینیم. پرستاری کارآموز در بیمارستان «گمشدگان» در آدیس آبابا (قرار بود که نام بیمارستان «مبلغین» باشد اما یک منشی دون پایه کلمات را اشتباه هجی کرد) از تولد دوقولوهایی ژاپنی باخبر می‌شود که یکی از آن‌ها راوی داستان و دیگری برادر اوست که از پوست سر، کمی به هم وصل‌اند.



آبراهام ورگیز

مقاله زیر نقدی است برگرفته از نشریه *ایندیپندنت*، به قلم مایکل بای واتر، بر کتاب *Cutting for Stone* نوشته آبراهام ورگیز از انتشارات Windus & Chatto. اما دلیل اصلی انتخاب این مقاله برای ترجمه، نه معرفی کتاب یادشده، بلکه کوشش نویسنده مقاله برای پاسخگویی به پرسشی است که شاید گه‌گاه ذهن بعضی از دوستداران ادبیات را به‌خود مشغول کرده باشد: چگونه بعضی از ماندگارترین آثار ادبی را کسانی آفریده‌اند که حرفه اصلی و روزمره‌شان پزشکی بوده است؟ از

چخوف، گوینده جمله «طبابت همسر قانونی و ادبیات معشوقه من است» که بگذریم، از نویسندگان معاصر ایران، غلامحسین ساعدی، بهرام صادقی و تقی مدرسی، هم پزشک بودند و هم نویسنده. دوستداران رمان بادبادک‌باز هم شاید به یاد داشته باشند که خالد حسینی، رمان‌نویس موفق افغان، نخست پزشک بود و بعد نویسندگی را پیشه اصلی خود کرد. چه پیوندی میان پزشکی و ادبیات وجود دارد؟

پ. ش

ادبیات داستان کسی است که بُرد با او بوده: کسی که حقیقت را بر کاغذ آورده است. در این وادی، ما به جامعیت ادبیات می‌نازیم. به خود می‌گوییم صدای کسانی که زمانی خاموش بود یا خاموش می‌شد، اکنون شنیده می‌شود. با این حال، خاموشان همچنان خاموش‌اند؛ خاموش‌شدگان همچنان بی‌صدا هستند. فقط موضوع این است که خبری از آن‌ها به گوشمان نمی‌رسد.

وقتی ماجرای فردی مبتلا به ویروس ایدز که سواد چندانی ندارد و در روستایی در تِنسی زندگی می‌کند و یا داستان یک پزشک جوان آینده‌دار که هستی‌اش به دلیل عشق او به کوکائین تزییقی تباه شده،

مادر آن‌ها راهب‌های به نام خواهر مری ژوزف پریز است که دارد روی تخت زایمان جان می‌دهد. قابله‌ای تنومند به نام همالاتا با چشم‌هایی افسونگر و میشی، به قلب زن رو به مرگ آدرنالین تزریق می‌کند: «هر وقت که ناچار شده‌ام به تزریق آدرنالین به قلب متوسل بشوم، هیچ فایده‌ای نداشته... اما لابد یک زمانی و در مورد یک بابایی تأثیر داشته. وگرنه چرا به ما یاد دادند که به بیمار آدرنالین تزریق کنیم؟»

دوقلوها ماریون و شیوا استون هستند: پسران یک پدر بریتانیایی و خواهر مری جوزف پریز. رمان ورگیز که از زبان ماریون روایت می‌شود، خواننده را از ایتالیایی پس از استعمار و از راه کنیا به آمریکا می‌کشاند. این اثر، زمانی بزرگ است که علاوه بر آثار ناپیول و اولین وو، به لحاظ انتخاب مکان حوادث و درونمایه‌های تأثیر وراثت و برادری بر زندگی آدمی و شکل دادن به سرگذشت او، یادآور آثار ویلیام بوید^۳ نیز هست.

اما در پس همهٔ این ویژگی‌ها، چیزی بس غریب نیز به چشم می‌آید. آبراهام ورگیز، نویسندهٔ رمان، همچون راوی داستان، خود پزشک است: یک استاد سرشناس در رشتهٔ پزشکی که در دانشگاه استفورد تدریس می‌کند. او هندی است و در ایتالیایی بزرگ شده و سفرش دست‌کم به طور سطحی با سفر راوی داستان او به هم گره خورده است. مشکل می‌توان رمان او را خواند و این پرسش ناصواب را از خود پرسید که «آیا این سرگذشت خود نویسنده است؟»

البته این نکته ارتباط چندانی با تجربهٔ خواننده از رمان ندارد. اما از همان صفحات اول، درونمایه‌ای بزرگ پدیدار می‌شود: «من برای منظرهٔ شکم یا سینه‌ای که شکافته و باز شده است، حرمت قائلم... چون این چشم‌انداز می‌گذارد هارمونی قلبی که پشت ریه جا گرفته و هم‌نوازی کبد و طحال را در پس برآمدگی دیافراگم ببینم... انگشت‌هایم بر روده‌ها حرکت می‌کنند، به دنبال شکاف یا پارگی می‌گردند که ممکن است با چاقو یا گلوله ایجاد شده باشد. یک حلقهٔ براق پشت حلقه‌های دیگر، بیست و سه فوت روده در فضایی چنان کوچک جای داده شده... من سر این مار به خود پیچیده را نمی‌بینم. اما معجزاتی را که در پس پوست و دنده و ماهیچه پنهان است و به چشم بزرگ‌تر صاحبش نیز پیدا نیست، می‌بینم. آیا در دنیا موهبتی از این بزرگ‌تر وجود دارد؟»

عنوان کتاب اشاره‌ای است به بخشی از سوگندنامهٔ بقراط که در آن فردی که قرار است طبابت کند از جمله سوگند می‌خورد که هیچ‌گاه گوشت و پوست بیماری را به قصد بیرون آوردن سنگ از اندام‌های درونی او نشفکافد و انجام این عمل را به جراحانی بسپارد که در این کار مهارت دارند. در زمان بقراط تمایز میان طبابت و جراحی (حرفه‌ای که نَسَبَش به دلاک‌ها و سلمان‌های دوره گرد می‌رسید) اهمیت ویژه‌ای داشت و به همین دلیل دانش‌آموختهٔ پزشکی سوگند می‌خورد: «برای بیرون کشیدن سنگ، گوشت را نمی‌برم.» این که جراحی به عنوان حرفه‌ای برتر از دانش پزشکی معرفی شود عجیب است. اما بی‌شک حقیقت دارد. من خود در خانواده‌ای بار آمده‌ام که پزشکی حرفهٔ موروثی اعضای آن بوده و اگرچه بخت خود را هم در این رشته آزمودم، از خیرش گذشتم... برای این چشم‌پوشی می‌توانم هزار عذر و بهانه بشمرم. ولی شاید دلیل اصلی چشم‌پوشی‌ام، کار

سنگین این حرفه بود. هر چه بود من با این احساس افتخار بار آمدم که جامعه برای پزشک ارزش قائل است (و افسوس که پزشکان اغلب از این موضوع سوءاستفاده می‌کنند).

پزشک می‌تواند چیزهایی را به آدم‌ها بگوید که اگر از زبان فرد دیگری گفته شود، شاید با یک مشت محکم و یک چشم‌کبود جواب داده شود. پزشک‌ها کارهایی با آدم‌ها انجام می‌دهند که اگر همان کارها را افراد دیگری انجام بدهند، باید مدت‌ها در زندان آب‌خنک بخورند.

کار دیگری که دکترها انجام می‌دهند، نوشتن است. در ادبیات معاصر شمار پزشکانی که دستی بر قلم داشته یا دارند کم نیست. در میان امریکایی‌ها می‌توان از جروم گروپمن (استاد و پژوهشگر در علوم پزشکی و نویسندهٔ نیویورکر) و اتول گواناد (جراح غدد داخلی و روزنامه‌نگار) نام برد. در بریتانیا هم جد مکروریو (پزشک و خالق مجموعه‌های تلویزیونی و رمان در زمینه‌های پزشکی) و ریچارد گوردن (جراح و متخصص بیهوشی و رمان‌نویس) با نوشتن آثاری روشن‌بینانه، خواننده را با واقعیات جهان و حرفهٔ پزشکی آشنا کرده‌اند.

کمی پیش از این‌ها، آرچیبالد جوزف کرونین و نیز آرتورکنان دوپل (خالق شرلوک هولمز) طیب بودند. از این‌ها معروف‌تر، شیلر (شاعر و نمایشنامه‌نویس آلمانی در قرن هجدهم)، جان کیتس (شاعر انگلیسی قرن نوزدهم) و ویلیام سامرست موم (داستان‌نویس انگلیسی قرن بیستم)، آنتون چخوف، میخائیل بولگاکوف (خالق مرشد و مارگریتا) و ویلیام کارلوس ویلیامز (شاعر امریکایی) همگی پزشک بودند.

البته این فهرست طویل‌تر از این است و نام‌های دور و نزدیک دیگری را هم در بر می‌گیرد از جمله رابین کوک (پزشک و رمان‌نویس معاصر امریکایی)، مایکل کربتن (نویسندهٔ پارک ژوراسیک)، توبایس اسمولت (نویسندهٔ اسکاتلندی در قرن هجدهم)، ژان پل مارا (روزنامه‌نگار تدررو در دوران انقلاب فرانسه)، سنت لوک (از اولین رهبران مسیحی و حامی‌معنوی پزشکان و جراحان)، کارل لوی (نویسنده و نقاش معاصر ایتالیایی)، اولیور وندل هولمز (شاعر امریکایی قرن نوزدهم) و سر تامس براون (نویسندهٔ انگلیسی قرن هفدهم). وقتی نام کسانی چون الکس کامفورت (نویسنده و صلح‌دوست انگلیسی) و اولیور ساکس (بریتانیایی، متخصص اعصاب و نویسندهٔ کتاب‌های پرفروشی دربارهٔ افراد مبتلا به بیماری‌های عصبی) را که دربارهٔ موضوع‌هایی چون پزشکی و پیراپزشکی کتاب نوشته‌اند هم به این فهرست اضافه کنیم، شاید هیچ وقت پایان نیابد. شمار کثیری از این پزشکان، طبابت را رها کرده و خود را وقف نویسندگی کردند. در این میان در برابر کسی چون آبراهام ورگیز که هم به طور تمام وقت به طبابت و تدریس و تحقیق در پزشکی مشغول است و هم در نشریاتی از نوع نیویورکر و گراتا قلم می‌زند (نشریاتی که نویسندگان تمام وقت برای انتشار مطلبی در آن‌ها باید خودشان را بکشند تا موفق شوند) باید سزاوار احترام فرود آورد و به توان و همتش آفرین گفت.

آدم وسوسه می‌شود بیرسد چه چیز این پزشکان محترم را واداشته و وامی‌دارد که به قلم و صفحهٔ کلید روی بیاورند؟ فکر می‌کنم جواب این سؤال دو وجه داشته باشد. وجه اول این است که پزشکی در



شیلر

اصل جست و جویی است برای این که ببینیم مشکل در کجاست تا آن را برطرف کنیم. هر کس که معتقد باشد نویسندگی چیزی به جز همین هدف و روند را دنبال می‌کند یا هیچ وقت چیزی ننوشته و یا هر چه را مطالعه کرده، سرسری و بدون دقت خوانده است.

اما وجه مهم‌تر به عقیده من این است که پزشکی هم مثل نوشتن همیشه داستانی را دنبال می‌کند. هر وقت از خودم می‌پرسیدم که چرا به جای پزشکی، حرفه نویسندگی را انتخاب کردم که هم درآمدش اندک و هم منزلتش فروتر از پزشکی است، جوابی نداشتم. تا این که متوجه شدم وقتی چهارساله بودم و مادرم به دلیل یک ناخوشی حاد در بیمارستان بستری بود، پدرم با گفتن قصه مرا آرام می‌کرد. علاوه بر این، من در فضایی بار آمدم که موسیقی داستان‌هایی که پدر پزشکم از محل کارش تعریف می‌کرد همیشه در آن جاری بود: ماجرای زنی که پادرد داشت، مردی که در حال مردن بود، پسری که فلان مرض را داشت، دختری که بهمان درد را داشت. خانم بیلی که شب کریسمس نمونه ادرارش را در صندوق نامه‌های مطب انداخته بود...! زمانی که پدرم از دنیا رفت، در میان کاغذها و یادداشت‌های او، نامه‌ای از یکی از مقامات پزشکی شهر پیدا کردم که در آن از گزارش‌های پدرم (که به عنوان پزشک محلی با مجموعه بیمارستان‌های آن‌ها همکاری می‌کرد) به دلیل «اطلاعات مفید پزشکی، انگلیسی فصیح و نثر همیشه خوشخوانشان» تعریف شده بود.



چخوف

طبابت در درجه اول با داستان سر و کار دارد. پزشکان به داستان‌های مردم گوش می‌دهند: یکی از برآمدگی مرموز در گردنش می‌گوید، دیگری از خارش پوست به ستوه آمده، آن یکی رعشه دارد. پزشکان این قصه‌ها را می‌شنوند و بعد آن‌ها را در قالب داستان‌هایی پزشکی می‌ریزند که با کلمات و عباراتی چون تومور، پوسته‌ریزی و بیماری اعصاب بیان می‌شود. آن وقت آن‌ها براساس این داستان‌ها دست به عمل می‌زنند و داستان‌های دیگری به وجود می‌آید: بهبود، اوج گرفتن ناخوشی، مرگ و یا نجاتی معجزه‌آسا. بیان این داستان‌ها نه فقط مستلزم آشنایی با علوم پزشکی و آماری است، بلکه مستلزم آشنایی با هنر داستان‌گویی است. کافی است برخی از نوشته‌های بالینی و نمونه پژوهی‌های چهار – پنج دهه پیش را بخوانید.

در پزشکی مواقعی پیش می‌آید که هیچ کاری نمی‌توان کرد. در حالی که از دست رمان نویس همیشه کاری برمی‌آید. با این حال در هر دو مورد، همواره قلبی هست که باید گشوده و پرده از اسرار درونش برداشته شود و اثر ستودنی ورگیز نمونه‌ای در خشان از این همسویی ادبیات و پزشکی است.



تولستوف

۱. رمان نویس بریتانیایی و برنده نوبل ادبیات در سال ۲۰۰۱.
۲. نویسنده معاصر انگلیسی که از ویژگی‌های داستان‌هایش طنز سیاه آن‌ها و به سخره گرفتن طبقه اشراف بوده است.
۳. رمان و فیلم‌نامه‌نویس اسکاتلندی.

4. Psoriasis